دکتر ذبیح الله صفا

آیین سخن

مختصری در معانی و بیان فارسی

چاپ سوم تهران مهرماه ۱۳۳۷

چاپخانه دانشگاه

دکتر ذبیح الله صفا

آیین سخن

مختصری در معانی و بیان فارسی

چاپ سوم تهران مهرماه ۱۳۳۷

چاپخانه دانشگاه

مقدمه

مراد ما از نگارش این سطور شرح مختصری است از بعض قواعد معانی و بیان باذکر نمونه هائی از سخنان فارسی چنانکه قابل استفادهٔ مبتدیان در تحصیل علوم ادبی باشد و درک مقدماتی را از این علم برای آنان میسر سازد پس خوانندهٔ گرامی نباید منتظر بحث‌های دقیق این علم در این مختصر باشد و یا نخواهد همه اصولی را که مورد تحقیق و بحث علمای این علم قرار گرفته است در این وجیزه بیابد و نیز از آنجا که مراد ما در این مختصر تعلیم اصول و قواعد معانی و بیان بر کلمات شعراء و نویسندگان فارسی است ما را از ذکر شواهد و امثال عربی که باقی آنها در کتب عربی معانی و بیان آمده است، معذور خواهد داشت و عندااللزوم بدانها مراجعه خواهد کرد

تاریخ علم معانی و بیان

تحقیق در قواعد فصاحت و بلاغت زبان عرب از موضوعاتی است که از نخستین روزگاران تمدن اسلامی آغاز شد چنانکه میدانیم منشاء علوم ادبی عرب علم روایة است که باذکر امثال و انساب و روایات و اشعار و لغات عرب همراه بود و با گسترشهائی که بهمت رواة فراهم آمد تحقیق در ادب عربی از همه جهت میسر گشت و حتی باید گفت غالب علوم ادبی از این فن نشأت کرد

از طرفی دیگر تحقیق در دلائل اعجاز قرآن کریم و وجوه امتیاز ادبی آن نیز در آغاز دورهٔ بنی عباس مورد توجه مسلمین بود و برای آنکه محققان فن در این امر از عهدهٔ مطالعه برآیند ذوق در موارد قوت و ضعف سخنوران عرب نیز آغاز شد و بدین ترتیب در قرن دوم و سوم هجری در کتب

درسی شد و بعدها سعدالدین تفتازانی آنرا شرح کردو آن شرح رامطول نامید واین همان کتب مشهور درسی درمعانی و بیان و بدیع عربی است.در جزو آثار حدید عربی خاصه درمصر چند کتاب درعلم معانی و بیان پرداخته شد که هیچیك اهمیت وتازگی ندارد و معمولا از کتب قدما تلخیص شده است.

اما در زبان فارسی تحقیق در اصول بلاغت و بحث در کلام ازحیث قوانین فصاحت وبلاغت بیشتر ازاوایل قرن پنجم بعد معمول شدوقدیمترین تحقیقات دراین باب از بهرامی سرخسی شاعر آغازقرن پنجم معاصرسلطان محمود غزنوی و احمدبن محمد منشوری سمرقندی از معاصران همان سلطان وخورشیدی صاحب کنزالغرائب درشرح تألیف منشوری سمرقندی وابومنصور بزرجمهر قائنی معاصر سلطان محمود (۳۸۷-۴۲۱) و سلطان مسعود (۴۱۲-۴۳۲) و ابو محمد عبدالله بن محمد رشیدی سمرقندی از شعرای مشهورقرن پنجم صاحب زینت نامه در علم شعر، است.

نخستین کتاب موجود درعلم بدیع که ضمناً حاوی مباحثی ازمعانی وبیانست کتاب ترجمان البلاغه تألیف محمدبن عمرالرادویانی (قرن پنجم) هجریست که تاچندی پیش آنرا بابوالحسن علی بن جولوغ فرخی سیستانی (متوفی سال ۴۲۹) منسوب میداشتند. دیگر کتاب حدائق السحرفی دقائق الشعر ازرشید الدین محمد عمری کاتب بلخی مشهور به وطواط (متوفی سال ۵۷۳) است که در نگارش آن مخصوصا ازترجمان البلاغه استفادهٔ بسیار شد. در وسط قرن ششم (حدود ۵۵۰) کتابی درذکروظائف دبیران وشاعران ومنجمان و طبیبان بنام مجمع النوادر و مشهور بچهارمقاله بدست احمدبن

ادبی عرب بحث‌هایی در این مسائل پدیدآمد که اگرچه کامل نبود لیکن مقدمه‌یی برای ایجاد سه علم جدیدبنام معانی و بیان و بدیع در ادب عرب گردید

ازجملهٔ این بحث هاست آنچه ابوعبیده معمر بن مثنی (متوفی سال ۲۱۰ یا ۲۱۱) در کتاب المجازالقرآن آورد و ابی‌حاتم السجستانی (متوفی بسال ۲۵۵) صاحب کتاب الفصاحه و جاحظ بصری (متوفی بسال ۲۵۵) در کتاب اعجازالقرآن والبیان والتبیین و ابوالفرج قدامه بن جعفر (قرن سوم هجری) در کتابهای نقدالنثر (معروف به کتاب البیان) و کتاب نقدالشعر، و ابن قتیبهٔ دینوری (متوفی بسال ۲۷۶) در کتاب الشعر و الشعراء ومبرد (متوفی درسال ۲۸۵) در کتاب الکامل و کتاب البلاغه ضمن سایر بحث‌های ادبی درباب قواعد بلاغت آوردند

دراین حال مبانی علم بدیع هم نهاده میشد تا نخستین بار عبدالله بن المعتز (متوفی بسال ۲۹۶) صاحب کتاب البدیع آنرا نظم وترتیبی داد

ازقرن پنجم ببعد باظهوردانشمندانی مانند عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی (متوفی بسال ۴۷۱) صاحب کتابهای مشهور اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز وسراج الدین ابویعقوب سکاکی (متوفی بسال ۶۲۶)صاحب کتاب مشهور مفتاح‌العلوم درنحو وصرف ومعانی وبیان و کتاب التبیان، علم معانی و بیان بمراحل عالی ترقی رسید خصوصا سکاکی تحقیقات دقیقی دراین فن کرد وآنرا تحت نظم وقواعد درآورد و بهمین سبب متأخرین از کتاب او خلاصه هایی ترتیب دادند مانند کتاب المصباح از ابن مالك و کتاب الایضاح و کتاب تلخیص المفتاح ازجلال الدین محمد قزوینی معروف به خطیب قزوینی (متوفی بسال۷۳۹) که برائر دقت در تألیف جزو کتب

فصاحت و بلاغت

کلام فصیح و بلیغ که شایستهٔ گویندگان و نویسندگان بزرگ است کلامی است که موجب انبساط حال و یا انقباض آن گردد و شنونده را بر اموری که گوینده بخواهد تحریص کند و یا از مقصودی باز دارد. کلامی که از آن توقع تأثیر دارند اگر عاری از اسباب فصاحت و بلاغت باشد علاوه بر آنکه وافی بمقصود گوینده نیست، و بسا از آنچه بخواهد باز میدارد و گاه نتیجهٔ معکوس میبخشد. پس لازمهٔ کلام مؤثر، فصاحت و بلاغت است و ما اینک شرح هریک از آندو میپردازیم.

فصاحت فصاحت درلغت بمعنی ظهور در بیان است و آنرا درفارسی گشاده سخن شدن (صراح اللغه) و چرب زبانی و گویایی و گشاده زبانی گویند. گشاده سخن و چرب زبان و گویا یعنی فصیح؛ و گشاده زبان در دو بیت ذیل از فردوسی نخست بمعنی مرد فصیح و دوم بمعنی زبان فصیح است:

جوانی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن خوب و طبع روان..

گشاده زبان و جوانیت هست — سخن گفتن پهلوانیت هست..

فصاحت در اصطلاح علمای بلاغت بسه مورد اختصاص دارد و برسه قسم است فصاحت کلمه ـ فصاحت کلام ـ فصاحت متکلم.

الف ـ فصاحت کلمه : فصاحت کلمه یا فصاحت مفرد، خالی بودن کلمه است از چهار عیب و آنها عبارتند از

۱ـ تنافر حروف و آن ترکیب در کلمه بنحوی است که تلفظ آنرا

عمربن علی نظامی سمرقندی معروف بنظامی عروضی تألیف شد که در دو مقاله اول آن (درماهیت دبیری ودرماهیت علم شعر) بحثی درشرایط نثرو نظم مطبوع و نویسنده وشاعر استاد، شده‌است.

کتاب بسیارمعتبری که دراوایل قرن هفتم درفنون مختلف شعر و ازآن جمله مباحثی ازبلاغت نوشته شد کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمدبن قیس رازی است که مبحثی خاص بنقدالشعرو محاسن شعروفصلی مهم درشرایط شعر دارد و برروی هم این کتاب آخرین کتاب مهمی است که درفنون شعر نگاشته‌شده‌و بعدازآن باآنکه چند کتاب بزبان فارسی دراین باب پرداخته شد، هیچیك رااهمیت وسندیتی چنانکه قابلست دیگربدانها بخشد، نیست.

ب ـ فصاحت کلام : فصاحت کلام درصورتی میسر است که مفردات (کلمات) آن خالی از عیوب مذکور و خود از شش عیب خالی باشد بدین شرح :

۱ ـ تنافر که آنرا بتنافر درکلمات و تنافر درمعنی منقسم میدارند. تنافر در کلمات آنست که وضع ترکیب کلمات تلفظ کلام را دشوار کند و بعبارت دیگر کلمات از یکدیگر گریزان باشند[۱] وتنافر درمعنی آنست که اجزای کلام ازحیث معنی با یکدیگر سازگار نباشد[۲]

۲ـ ضعف تألیف و آن عبارتست ازترکیب کلام بخلاف قواعد نحوی و با این عیب کلام نه تنها فصیح نیست بلکه فهم آن هم میسر نخواهد بود

۳ـ تعقید لفظی و مراد از آن آوردن کلامی است که در آن ترتیب کلمات خلاف ترتیب مقصود باشد چنانکه فهم معنی ساده رادشوار کند مانند

پسندهاست بازهد عمار و بوذر کند مدح محمود مرعنصری را ؟
(ناصرخسرو)

یعنی عنصری راپسندیده است که بازهدعمارو بوذرمدح محمود کند؟ وچنانکه دیده میشود دراین بیت ترتیب کلمات بخلاف ترتیب معانی است

٤ ـ تعقید معنوی آنست که در کلام کنایات و اشارات دور از ذهن

---

۱ ـ مانند : شکرانرا از آن دولب تو بخیلم اگر بوسه کنی ببران تو که تر بیمت بیدر اگر بوسه کنی (منسوب بعنصری)

۲ ـ مانند این دو بیت که رادویانی (ترجمان البلاغه ص۱۳۵) درمدح محمود و تهنیت خانهٔ زرین ازشاعری نقل کرده است:

خانهٔ زرین پادشاه جهانست درسخن یك خدا چه جای گمانست
قارون گویند گنج داشت نهانی شاه بلند اخترست وسخت گمانست

و چنانکه ملاحظه میشود میان دومصراع هربیت مطلقا ارتباطی ازحیث معنی موجود نیست.

دشوار کند. بعبارت دیگر تنافر حروف چنانست که : «حروف از یك دیگر گریزان بود و ناساخته» [۱] مانند پنهانست سکون نون وسین وتاء در بیت ذیل

دو دهان داریم گویا همچو نی — یك دهان پنهاست در لبهای وی
(مولوی)

۲ ـ غرابت استعمال آن و آوردن کلمهٔ مهجور است در سخن چنانکه خواننده وشنونده را فهم معنی آن دشوار باشد مانند نعیق و عشنق وسحیق که برای فارسی زبانان فهم آن دشوار است

غرابا مزن بیشتر زین نعیقا — که مهجور کردی مرا از عشیقا.
ایا رسم اطلال معشوق وافی — شدی زیر سنگ زمانه سحیقا
(منوچهری)

۳ ـ مخالفت قیاس و آن آوردن کلمه ییست خلاف قاعدهٔ دستوری [۲]

٤ ـ کراهت درسمع یعنی ناخوش آمدن کلمه در گوش و آن براثر رعایت نکردن حس ترکیب اصوات است در کلمه [۳]

---

۱ ـ ترجمان البلاغه چاپ ترکیه ص ۱۳٤

۲ ـ مانند تاکیدن ومکیدن و جهجهیدن دراین ابیات .

بیست از تاکیدن آمار نعمت را ستوه — نیست از بخشیدن اموال طمعت را ملال
(رشیدی سمرقندی)

شکر لله که ما مکیدیم — سرت بپاک پیمبر دیدیم
(طرزی افشار)

غنچه می جهجهد چو بلبل مست — گر ببیند رخ تو در گلشن
(حاذق تبریزی)

۳ ـ مانند آدمم دراین مصراع . «گفت خاموش که یوسف بیقین آدمم است»

فطری محتاج مهارت درمطالعهٔ آثاراستادان بزرگ وفصحای زبانست.شرط عمدهٔ فصاحت متکلم آست که‌همیشه سخنان فصیح آورد ودرهیچ حال‌ازاین امرعاجزنباشد بنابراین کسی را که بندرت وبرحسب‌اتفاق کلام فصیح آورد فصیح نتوان گفت.

بلاغت

بلاغت یعنی رسایی کلام و چیره زبـانی (صراح اللغه) و در اصطلاح علم بلاغت آنرا هم برای کلام آورند (کلام بلیغ) وهم برای متکلم (متکلم بلیغ) و چون مراداز بلاغت رسانیدن مقصود است آنرا برای کلمه نمیتوان آورد چه کلمه بتنهایی هیچگاه رسانندهٔ مقصود وغرضی نتواند بود وتنها مبین مفاهیم ذهنیه است

صفت بلاغت وقتی برای کلام ثابت است که‌آنرا مطابق مقتضای‌مقام وحال گویند مثلا اگر مقتضای حال اطناب و تفصیل است کلام را مفصل آورندواگر بعکس مقتضـای حال شنونده ایجاز و اختصار است کلام را مختصر وموجز ادا کنند وهمچنین اگرشنونده منکرحکم است کلام را مؤکد ودرصورتیکه منکر نیست بدون تأکید آورند ودر هریك از موارد اگر خلاف آنچه لازمست عمل شود کلام از حلیهٔ بلاغت عاطل میماند و هرچه شرط ایراد کلام بمقتضای حال بیشتررعایت شودمرتبهٔ‌آن دربلاغت بالاتراست. این‌نکته را هم‌باید دانست که بلاغت‌درمعنی کلام‌است‌چنانکه فصاحت در الفاظ و چگونگی ترکیب آنها ، پس‌شرط عمدهٔ بلاغت کلام فصاحت‌آست یعنی کلام غیرفصیح را اگرچه مطابق مقتضای حال شنونده یا خواننده بیاورند اثری نخواهد داشت‌زیرا دریـن‌حال کلام وافی بمقصود نتواندبود متکلم‌بلیغ کسی را گویند که آوردن کلام بلیغ ملکهٔ نفسانی‌او شده باشدوبتواند درعین ایراد کلمات و کلام فصیح بی رنج وتکلفی آن را بتناسب حال ومقام ادا کند.

آورند چنانکه برای درك آنها محتاج تفکروتأمل ونیازمند لوازم ووسایط بسیار باشیم مانند این ابیات .

دل آسوده‌یی‌داری‌چه‌میپرسی‌زآرامم   نگین رادرفلاخن‌مینهدبی‌تابی‌نامم

(صائب)

آهوی آتشین‌روی‌چون‌دربره‌درآید   کافورخشك گردد با مشك تر برابر

(خاقانی)

وجود جودتورایج‌فتادا گربه‌وجود   به بیمه باز قضا میفروخت اجری را

(انوری)

۵- تتابع اضافات وآن آوردن چندمضاف‌الیه‌با کسره‌های‌اضافه‌است بی آنکه ازیکدیگر گسسته شوند (این عیب ازعیوب مسلم‌فصاحت‌نیست) مانند این بیت

خواب نوشین بامداد رحیل   باز دارد پیاده را زسبیل

(سعدی)

٦ ـ کثرت تکراریعنی آوردن یك کلمه چند بار در یك عبارت و یا درعبارات نزدیك بیکدیگرمانند .

گو گوتن گوسر گونهاد   گوآیین گو گودل گونژاد

(ملك‌الشعراء صبا)

بیداست که درموارد لزوم یعنی وقتی که احتنات ازتکرارمایهٔ ترك قوانین صرفی ونحوی گردد تکرار را نمیتوان از معایب کلام و مخل فصاحت آن دانست.

ج ـ **فصاحت متکلم** : فصاحت متکلم عادت و ملکهٔ نفسانی متکلم است برآوردن کلمات و کلام فصیح واین‌قدرت بیان‌علاوه برذوق‌واستعداد

۵ ـ ایجاز واطناب ومساوات

۱ ـ اسناد خبری

خبر کلامی است که در آن حکمی باثبات یا بنفی راجع بامری در خارج شده باشد و بهمین سبب آنرا محتمل صدق و کذب میدانند. مقصود از خبر یا آگهی‌دادن واقعه بشنونده است ویااظهاراطلاع بر آنچه شنونده میداند ولی گاه مقاصد دیگری نیز از آن درنظر گوینده هست مثلاً:

۱ ـ گاه برای فرح وانبساط خاطر است یا بشارت چنانکه در این ابیات می‌بینیم

بیا که رایت منصور پادشاه رسید   نوید فتح و بشارت بمهروماه رسید
(حافظ)

دوست بازآمد ودشمن بمصیبت بنشست
باد نوروز علی رغم خزان باز آمد
مژدگانی بده ای نفس که سختی بگذشت
دلگرانی مکن ای جسم که جان باز آمد

۲ـ اظهار تأثر واندوه برامری مانند:

امروز درفراق‌تو دیگر بشام‌شد   ای‌دیده پاسدار که‌خفتن حرام‌شد
(سعدی)

هرشبنمی دربن‌ره صدموج آتشین است
دردا که این معمی شرح وبیان ندارد.

مسلمانان مرا وقتی دلی بود   که باوی گفتمی هر مشکلی بود
(حافظ)

علم معانی

تعریف وموضوع وفایدهٔ علم معانی

علم معانی علم باصول وقواعدیست که بیاری آنها کیفیت مطابقهٔ کلام بامقتضای حال ومقام شناخته میشود موضوع آن الفاظی است که رسانندهٔ مقصود متکلم باشد وفایدهٔ آن آگهی بر اسرار بلاغت است در نظم ونثر.

مباحث علم معانی

در این علم از چند مبحث اساسی که هریك منقسم باقسامی میشود بحث میکنند زیرا کلام یاخبری است (خبر) ویا انشائی (انشاء) درصورت اول بحث در «اسناد» و تحقیق در «مسندالیه» و متعلقات آن پیش میآید. اسناد ممکن است بنحو «قصر یا حصر» صورت پذیرد وجملههای خبری وانشائی که در کنار یکدیگر قرار گیرند میتوانند بهم معطوف گردند (وصل) و یا بنحو انفصال از یکدیگر آورده‌شوند (فصل) وهمچنین میتوان معنی مقصودرا در کمترین کلمات (ایجاز) ویا در کلمات بسیار (اطناب) ویا در کلماتی که مساوی معنی باشد (مساوی) آورد. نظر بدین مراتب مباحث ذیل دراین وحیزه مورد بحث قرار میگیرد.

۱ ـ اسناد خبری . (الف ـ خبر. ب ـ مسندالیه. ج ـ مسند)

۲ ـ قصر

۳ ـ انشاء

٤ ـ وصل وفصل

گاه ممکن است حکمی را بی آنکه حاجت بتأکید باشد سبب رواج تأکید ومسلمیت آن مؤکد سازند مانند:

این سراییست که البته خلل خواهدیافت

خنك آن قوم که دربند سرای دگرند

(سعدی)

وتأکید ممکن است بوسیلهٔ قسم صورت گیرد مانند

بخورشید و روشن روان زریر بجان پدرم آن گرانمایه‌شیر

که‌من زین بشمان کنم شاه‌را برافروزم این اختر وماه را

(فردوسی)

بمردی که ملك سراسر زمین نیرزد که خونی چکد برزمین

(سعدی)

ویا بوسیلهٔ یکی ازادات تأکید مانند همانا، البته، هر آینه، همی ونظایر آن و همچنین اگر مخاطب غافل باشد اورا بادات تحذیر وتنبیه ویا افعالی که افادهٔ معنی تحذیر کند ویاتکرار فعل که خود بمنزله تأکید وتحذیر است ازغفلت بیرون آورند مانند

تا باشی حریف بیخردان که نکو کار بدشود زیدان

(سنائی)

زینهار ای یار گلرخ زینهار بی گنه برمن مکن تیزی چوخار

(سنائی)

تا کی ازخانه هین ره صحرا تا کی از کعبه‌هین‌در خمار

(سنائی)

۳ـ استرحام و برانگیختن رحم وشفقت کسی مانند:

پیری کهن و شکسته حالم ای تازه جوان بگیر دستم

(ادیب پیشاوری)

بیش احتمال سنگ جفا خوردنم نبود

کز رقت اندرون ضعیفم چو جام شد

(سعدی)

۴ـ توبیخ وملامت ویاتحریض شنونده ازطریق نکوهش.

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کآدمی را بتر از علت نادانی نیست

دنیا که دراومردخدا گل نسرشته‌است

نامرد که ماییم چرا دل بسرشتیم

(سعدی)

جمله خبری بمقتضای حال و مقام ممکن است بصورتهای مختلف آورده شود مثلا اگر شنونده خالی‌الذهن وجاهل بحکم کلام باشد ویا درصورت علم واطلاع کاهلی ورزد برای‌تنبیه‌وی، واگر بترسد برای‌تشجیع وبرانگیختن او، کلام را بتوضیح و تصریح آورند، یااگر منکر باشد بتأکید، برحسب مرتبهٔ انکار وی مانند.

آفرین ومدح سودآیدهمی گر بگنج‌اندر زیان‌آیدهمی

(رودکی)

همانا که در فارس انشای من چومشك‌است بی‌قیمت‌اندرختن

(سعدی)

و بیم آنکه مخاطب درصورت حدف نتواند آنرا نشناسد و نیز برای تعجب یا برای تیمن وتبرك آنرا مدکور دارد. مثلا درابیات ذیل مسندالیه دوبار برای ایضاح وتقریر ذکر شده است

حون نگه کرد ندان دخترکان مادرپیر
سر نودند یکایك چه صغیر وچه کبیر
گردشان مادر نستر همه ارسبز حریر
نه‌خورش‌داد مرآن بچگکانرا و نه‌شیر
نه‌شغب کردند آن بچگکان ونه نفیر
بچهٔ گرسنه دیدی که ندارد شغبی ؟
(منوچهری)

ودر بیت ذیل برای تعظیم واحترام در مرتبهٔ دوم بیان شد :

آمدای سید احرار شب جشن سده
شب جشن سده را حرمت بسیار بود

ودر بیت ذیل برای تحقیر ذکر شده است

تو آنی که گفتی که رویین‌تنم   بلند آسمان بر زمین افکنم
(فردوسی)

اما حذف مسندالیه درصورتی ممکن‌است که:

۱ ـ قرینهٔ لفظی یا معنوی برای آن موجود باشد درابیات ذیل مسندالیه جز دوبار که نخست برای ضرورت ودوم برای ایضاح وتقریر ذکر شده درباقی موارد بقرینهٔ لفظی محدوف گردیده است .

چنین خواندم امروز در دفتری   که‌زنده‌است‌جمشیدرادختری
بود سالیان هفتصد هشتصد   که‌تااوست محبوس درمنظری

آن‌راه دوزخ‌است که‌ابلیس میرود　　　بیدارباش تاپی آن راه‌نسپری
(سعدی)

مکن شهریارا جوانی مکن　　　چنین در بلا کامرانی مکن
(فردوسی)

اسناد را باسناد حقیقی ومجازی منقسم میدارند. اسناد حقیقی عبارتست از نسبت دادن فعل بفاعل حقیقی‌خود بنابراعتقاد متکلم واین را در اصطلاح «حقیقت عقلی»، گویند واسناد مجازی نسبت دادن فعل‌است بغیر فاعل حقیقی وآنرا دراصطلاح «مجاز عقلی» نامند

قصهٔ خنجرت جهانگیر است　　　گرچه یکمشت‌استخوان‌باشد
(انوری)

جملهٔ خبری از دوجزء اصلی تشکیل میشود · مسند الیه ومسند، وماا اینك جدا گانه بشرح هریك مبادرت میجوییم ·

۲ـ مسندالیه

مسند الیه کسی یاچیزیست که فعل یاصفت یاحالتی‌رابدان نسبت دهند وآن ممکن است در کلام‌مذکور یامحذوف باشد ـ ومعرفه یانکره ومقدم یامؤخر وماا کنون بذکر یکایك این احوال میپردازیم

الف ـ ذکروحذف مسندالیه ذکر مسندالیه تاوقتی که قرینه ویا دلیلی برای حذف آن نباشد واجب است. زیرا درغیر این صورت کلام مبهم میشود ومعنی آن بفهم درنمیآید. گاه ممکن است ذکر مسندالیه در کلام لازم نباشد لیکن گوینده برای تعظیم یاتحقیر مسندالیه یابرای ایضاح وتقریرآن ویا بعلت ضعف قرینه

بگفت آنجا بصنعت درچه کوشند   بگفت انده خرند وجان فروشند

بگفتا جان فروشی در ادب نیست

بگفت ازعشق بازان این عجب نیست

(نظامی)

۲ ـ مراد پنهان کردن مسندالیه از مخاطب و یا از دیگر مستمعان باشد .

۳ ـ درموردی که متکلم فرصت ذکر مسندالیه‌را نداشته باشد.

۴ ـ درموردی که مسندالیه نزد مخاطب معلوم و معهود باشد.

وموارد ازاین قبیل.

ب ـ تعریف و تنکیر مسندالیه مسندالیه را باید تاممکن است ظاهر و آشکار و غیر مبهم آورد زیرا کلام در صورتی دریافته میشود که رکن اصلی آن یعنی مسندالیه را ظاهر و معرفه آوریم وتعریف ممکن است باسم باشد ویا بضمیر اشاره مثل

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروزست

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

(سعدی)

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

چشم میگون لب خندان دل خرم باا‌وست

(حافظ)

ویا بضمیر متکلم و مخاطب وغایب واین در صورتی است که گوینده از حال خویش یامخاطب یاغایب سابق الذکر خبر دهد مانند:

هنوز اندر آن خانهٔ گبرکان نمانده‌است برپای چون عرعری
نه بنشیند از پا و نه یکزمان نهد پهلوی خویش بر بستری
نگیرد طعام و نگیرد شراب نگوید سخن باسخن گستری
(منوچهری)

وهمچنین است دراین بیت حافظ

گداخت جان که شود کاردل تمام و نشد
بسوختیم درین آرزوی خام و نشد

ودر ابیات ذیل همه‌جا مسندالیه که ظرف زمانست بقرینهٔ معنوی حذف شده است :

صبح است ساقیا قدحی پرشراب کن
دور فلك درنگ ندارد شتاب کن
(حافظ)

صبح است وژاله میچکد از ابر بهمنی
ساقی زجای خیز و بده جام یکمنی
(حافظ)

وقت عیش وطرب وبستان است روز بازار گل و ریحانست
(انوری)

وهمچنین است در ابیات ذیل که قرینهٔ معنوی واضح وحذف مسندالیه لازم است ·

بهر نکته که خسرو ساز میداد جوابش‌هم به نکته باز میداد
نخستین بار گفتش از کجایی بگفت از دار ملك آشنایی

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند
(حافظ)

آنکه در بحر قلزم است غریق چه تفاوت کند ز باران اش
(سعدی)

و یا تعریف باضافه مانند در میکده - روی نیاز - صحن بستان - صحبت یاران - وقت گل - وقت میخواران - ایاز من، در این سه بیت :

المنة لله که در میکده باز است ز آنرو که مرا بر در او روی نیاز است
(حافظ)

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست
وقت گل خوش باد کزوی وقت میخواران خوشست
(حافظ)

محمود را دمی که بآخر رسید عمر
میداد جان بزاری و میگفت ایاز من
(حافظ)

در موارد ذیل مسندالیه را نکره میآورند :

۱- درمواردی که متکلم بخواهد حکمی را برای عدهٔ نا محدودی ثابت بداند مانند

هر آنکس که اندیشهٔ بد کند بفرجام بد باتن خود کند
(فردوسی)

هر که با مهربان بود یارش واجبست احتمال آزارش
(سعدی)

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن   منم که دیده نیالوده‌ام بید دیدن
(حافظ)

تو به آن گوهر یکدانه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملك
(حافظ)

او درمن و من در او فتاده   خلق از پی‌ما دوان وخندان
(سعدی)

ویا باسم اشاره مانند امشب در بیت ذیل

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشبست
یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکبست
(حافظ)

ومانند این بیت :

پیش‌همای‌اجل کش چومردان   معماری این خانهٔ استخوانی
(سنائی)

ویابوسیلهٔ ندا :

ای که در نعمت وناری بجهان غره مباش
که محال است درین مرحله امکان خلود
(سعدی)

ای آنکه باقبال‌تو درعالم نیست   گیرم که‌غمت‌نیست‌غم‌ماهم‌نیست؟
(سعدی)

ویاتعریف بموصول مانند :

درمورد بشارت دادن بامری مانند :

مژده ای دل که مسیحا نفسی میآید
که زانفاس خوشش بوی کسی میآید
(حافظ)

ویا درمورد دلتنگی وضجرت ازچیزی مثل

ابر آمد وباز برسر سبزه گریست   بی بادهٔ گلرنگ نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشا گه ماست   تا سبزهٔ خاك ما تماشا گه کیست
(خیام)

ویادرمورد تفاؤل واظهار مسرت نسبت بمسندالیه مانند:

قطب سپهر رفعت یعنی رکاب شاه   دراوج دارملك رسیداز کران آب
(خاقانی)

ویاتصریح برنفی عموم مانند

بحر خیال دهان تو نیست در دل تنگ
که کس مباد چو من دربی خیال محال
(حافظ)

کس نیست که تا بر وطن خود گرید
بر حال تباه مردم بد گرید
دی بر سر مرده یی دو صد شیون بود
امروز یکی نیست که بر صد گرید
(کمال الدین اسمعیل)

وامثال این موارد. اما تأخیر مسندالیه درمواردی لازمست که باید مسند را مقدم آورند وشرح این موارد بیاید.

هر که از یار تحمل نکند یار مگویش
وآنکه درعشق ملامت نکشد مردمخوانش
(سعدی)

۲ـ درصورتیکه متکلم نخواهد مسندالیه را بمخاطب بشناساند

یکی پادشه‌زاده در گنجه بود		که دور از تو، ناپاك سرپنجه بود
(سعدی)

یکی پیش دانای خلوت نشین		بنالید وبگریست سر بر زمین
(سعدی)

۳ـ هنگامی که قصد متکلم بیان افراد نوعی باشد مانند:

هر کجا پویی زمینا خرمنی		هر کجا جویی زدیبا خرگهی است
نرگس تازه میان مرغزار		همچودرسیمین زنخ زرین چهی است

٤ـ درموردی که مراد بیان افراد شخصی باشد.

تیر از کمان چورفت نیاید بشست باز
پس واجب است در همه کاری تأملی
وقتی بقهر گوش که صد کوزهٔ نبات
گه گه چنان بکار بیاید که حنظلی
(سعدی)

درمواردی ازقبیل تحقیر تاتعظیم وتکثیر یاتقلیل هم ممکن است مسندالیه‌را نکره آورند

ج ـ تقدیم وتأخیر مسندالیه

چون مسندالیه محکوم‌علیه است ناچار باید بر حکم مقدم داشته شود. علاوه براین گاه برخی اغراض ومقاصد نیز تقدم آنرا واجب میدارد مثلا

بشارت واظهار سرور ار وقوع امری مانند

باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده

دروازهٔ بـلا را بـر خلق بـاز کـرده

(مولوی)

ویادرموردی که ذکرمسند عرض اصلی متکلم از کلام باشد مانند:

عافیت می‌طلبد خاطرم ار بگذارند

عمزهٔ شوخش و آن طرهٔطرار دگر

(حافظ)

ویا اظهار تـأسف وتحسر بروقوع امری که مسند واقع شده است مـانند .

رار سر بستهٔ مـابین که بدستان گفتند

هر زمـان بادف ونی برسر بازار دگر

(حافظ)

ویا برای تفاؤل مانند

حجسته روز کسی کز درش توبـاز آیی

که بـامداد بروی تو فـال میمونست

(سعدی)

اطلاق و تقیید مسند الیه و مسند

مسند و مسندالیه ممکن است مطلق باشند یعنی گوینده آنهارا مقیدبهیچ قیدی مانندصفت وتأکید وامثال آنها نکند وممکن است مقید بیکی از قیود ذیل باشند .

اول بقید **وصفت مانند :**

۲ ـ مسند

ذکر وحذف مسند مسند فعل یاحالت یاصفتی است که بمسند الیه نسبت داده‌شود بایجاب یابسلب وآنرا باید همیشه در کلام مذکور داشت زیرا مبنای خبر وحکم است وبی‌آن معنی جمله تمام نمیشود. علاوه‌بر این دلیل گاه دلایل دیگری‌نیز ذکر مسند را لازم میکند مانند مزید تقریر ویاالتذاذ یاتعظیم وتحقیر وامثال این‌موارد

اما حذف‌مسند بهرمنطور که باشد بایدباقرینه صورت گیرد خواه آن قرینه لفظی باشد مانند :

دیدهٔ اهل طمع زنعمت دنیا پر نشود همچنانکه چاه زشبنم

(سعدی)

زاهد برو که طالع اگر طالع منست

جامم بدست باشد و زلف نگار هم

ما عیب کس بمستی ورندی نمیکنیم

لعل بتان خوشست ومی‌خوشگوار هم

(حافظ)

ویا معنوی مانند

سرو بالا دار در پهلوی مورد چون درازی در کنار کوتهی

دویدمش ازمهر نزدیک‌اوی چنان‌چون برخواهری‌خواهری

(منوچهری)

تقدیم وتأخیر مسند مسند معمولا در کلام مؤخر است مگر آنکه بعضی از اغراض باعث تقدیم آن شود مثلا درمورد

عالم وعـابد وصوفی همه طفلان رهند
مرد اگر هست بجز عارف ربانی نیست
(سعدی)

ساقی ار باده از این دست بجام اندارد
عـارفان را همه در شرب مدام اندازد
(حافظ)

تو گفتی نای رویین هرزمانی ‌‌ ‌ بگوش اندر دمیدی یك دمیدن
(منوچهری)

خوش باش که این عمر عزیز است عزیز
می نوش که این قصه دراز است دراز
(خیام)

من سر گشته‌هم از اهل سلامت بودم
دام را هم شکن طرهٔ گیسوی تو بود
(حافظ)

پرده بردار که بیگانه خود آن روی سیند
تو بزرگی و در آیینهٔ کوچك ننمـایی
(سعدی)

سوم بقید حال مانند

دوش میآمد و رخساره برافروخته بود
تا کجـا باز دل غمزده یی سوخته بود
(حافظ)

چهارم بقید اضافه مانند ·

من سرگشته هم از اهل سلامت بودم
دام را هم شکن طرهٔ هندوی تو بود
(حافظ)

امیر عدو بند کشور گشای حواش بگفت ازسر عقل ورأی
(سعدی)

زاهد خلوت نشین دوش بمیخانه شد
از سر پیمان برفت باسر پیمانه شد
(حافظ)

وممکن است صفت را بصورت جملهٔ موصولی بعد از مسندالیه آورند و پیداست که در این صورت مراد صفتی نیست که در دستور زبان از آن یاد میکنند، مانند :

صبح خیزان کآتش بر آسمان افشانده‌اند
پای کوبان دست‌همت برجهان افشانده‌اند
(خاقانی)

دل که از ناوك مژگان تو درخون میگشت
باز مشتاق کمانخانهٔ ابروی تو بود
(حافظ)

دوم بقید تأکید که معمولا برای تقریر حکم یا رفع توهم خلاف یاجایگزین ساختن خبر درذهن مستمع آورند وتأکید ممکن است بوسیلهٔ یکی از قیود صورت گیرد ویا از طریق تکرار ویابا آوردن ضمیر مشترك وامثال اینها چنانکه درشواهد ذیل می‌بینیم :

یك دختر دوشیزه بدورخ ننماید الاهمه آبستن والا همه بیمار
(منوچهری)

صاحبدلی نماند درین فصل نوبهار
الا که عاشق گل ومجروح خار اوست
(سعدی)

جز از وی از همه شاهان که داده است
بیك بخشش چهل خروار دینار ؟
(فرخی)

زرنیست جز آتش فسرده خاکی بیمار بلکه مرده
(خاقانی)

قصر را بقصر حقیقی واضافی وقصر صفت بر موصوف وموصوف بر صفت وقصر افراد وقصر قلب وقصر تعیین منقسم میدارند قصر حقیقی آنست که اختصاص چیزی بچیزدیگر ازروی حقیقت باشد نه بادعای متکلم و در قصر اضافی اختصاص نسبت بقسمتی ازاشیاء معین است نه بهمهٔ آنها. در مورداول مانند جزخداوند کسی عالم بحقایق امورنیست ودرمورد دوم مانند. تنها بوعلی همتای ارسطو است. قصر صفت برموصوف[۱] انحصار حالتی و صفتی است بر کسی یا چیزی و بالعکس، چنانکه در شواهد مذکور دیده میشود. قصر افراد نسبت دادن یك صفت تنهاست برموصوف مانند: «مانی فقط نقاش بود» یعنی صفتی غیرازاین نداشت واین درحالی است که مخاطب برای موصوف صفاتی دیگر قائل باشد

---

۱ ـ دراینجا مراد از صفت وموصوف معنی دستوری آندو نیست بلکه مقصود ازموصوف ذات ومراد ازصفت حالتی است ازحالات آن بنابراین فعل وفاعل ومسند الیه ومسند دراین مورد موصوف وصفند.

خجسته در گه محمود زاولی دریـاست
کـدام دریـا کاو را کرانه پیدا نیست
(فردوسی)

آتش رخسار گل خرمن بلبل سوخت
چهرهٔ خندان شمع آفت پروانـه شد
(حافظ)

پنجم تقید شرط مانند
گر این تیر از ترکش رستمی است   نه بر مرده بر زنده باید گریست
(فردوسی)

گر بهٔ مسکین اگر پر داشتی   تخم گنجشک از زمین برداشتی
(سعدی)

طایر دولت اگر باز گذاری بکند   یار باز آید و با وصل قراری بکند
(حافظ)

٤ - قصر

حصر یا قصر در اصطلاح اثبات حکم یا صفت است برای کسی یا چیزی بنحو انحصار و نفی حکم از غیر آن. مثلا اگر گوئیم «جز تو کسی نخواند» و « غیر ازاو کسی نمیداند » و « تنها من آمدم »، خواندن را به «تو» ودانستن را به «او» وآمدن را به «من» انحصار داده‌ایم . کسی یا چیزی را که حصر برای آن صورت گرفته مقصود فیه وفعل یا حالتی را که بدان اختصاص یافته است مقصور گویند. قصر ممکن است بوسیلهٔ یکی ازادات مانند جز، الا ، غیراز ، مگر ، فقط ، تنها ، که آنها را ادات قصر گویند صورت گیرد مانند :

دلهای خسته را بکرم مرهمی فرست
ای نـام اعظمت در گنجنهٔ شفـا

یارب‌قبول کن سزرگی ووصل‌خویش
کانرا که رد کنی نبود هیچ ملتجـا
(سعدی)

سند یکنفس ای آسمان دریچهٔ صبح
ر آفتاب که امشب خوشست باقمرم
(سعدی)

دست من گیر که بیچارگی از حد بگدشت
سر من دار که در پـای تـو ریـزم جـانـرا
(سعدی)

عم ریردستان نخور زینهار | نترس از زبردستی‌روز گار
زیزدان و ازروی‌من شرم‌دار | مخور بر تن‌خویشتن‌زینهار
(فردوسی)

بای‌را وارونهاد و گفت زن | گرتو بهترمیرنی ستان‌بزن
(مولوی)

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
برجفای خـار هجران صبر بلبل بـایدش
ایدل اندر بند زلفش از پریشانی منـال
مرغ زیرك چون بدام افتد تحمل بایدش
(حافظ)

قصر قلب آنست که صفتی را خلاف نظر مخاطب بموصوف نسبت دهند چنانکه اگر مخاطب تصور کند مانی نقاش نبود گوییم مانی فقط نقاش بود.

قصر تعیین آنست که مخاطب درانحصار چندصفت برای یک موصوف مترددباشد وگوینده باحصر یک صفت بدان موصوف اورا از تردید بیرون آورد مثلا مترددباشد دراینکه مانی پیغمبر بود یاشاعر یانقاش ومامیگوییم مانی فقط نقاش بود. بنابراین ملاحظه میشود سه نوع احمر ازقصر تنها باعتبار حال مخاطب است نه چیز دیگر.

۵ - انشاء

انشاء درلغت ایجاد کردن ودراصطلاح امری است که محتمل صدق و کذب نباشد بعبارت دیگر انشاء خبردادن ازواقعه‌یی در خارج نیست تا بتوان در آن احتمال صدق و کذب داد بلکه انشاء عبارتست از خواستن چیزی بطریق ایجاب یاسلب (انشاء طلبی) یا مدح وذم عقود (انشاء غیر طلبی)؛ ودر علم‌معانی‌انشاء طلبی‌را مورد تحقیق وبحث قرار دهند که معنی خواستن وطلب در آن هست مانند امرونهی وتمنی واستفهام وندا ودعا

امر علاوه برخواستن بطریق استعلا ممکن‌است درمورددعا وتمنی واسترحام وتهدید وتعجیز وارشاد وتخییر وتعجب وغیره آید چنانکه در مثالهای ذیل می‌بینیم

یارب بصدق سینهٔ پیران راستگوی

یارب بآب دیدهٔ مردان آشنا

چو فردا نامه‌خوانان نامه خوانند　　تو نام خود ببینی ننگت آید

(باباطاهر عریان)

آفتابا از در میخانه مگذر کاین حریفان

یا ننوشندت که جامی یا بسوزندت که یاری

(یغما)

تمنی یا **ترجی** خواستن امری ملائم طبع و مورد علاقه ومیل گوینده است وادات آن درفارسی کاش و کاشکی و «بود آیا» و«آیا بود» و «چه بودی» ونظایر آنهاست چنانکه درشواهد ذیل دیده میشود

کاش آنانکه عیب من کردند　　رویت ای دلستان بدیدندی

(سعدی)

مرا کاشکی گر خرد نیستی　　گر آگاهی روز بد نیستی

(فردوسی)

کاشکی اندر جهان شب نیستی　　تا مرا هجران آن لب نیستی

(دقیقی)

بود آیا که درصومعه‌ها بگشایند　　گره از کار فروبسته‌ما بگشایند

(حافظ)

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند

تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

(حافظ)

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

(حافظ)

کجـا همی رود آن شاهد شکر گفتار
چرا همی نکند بر دو چشم من رفتـار
(سعدی)

یارب از فردوس کی رفت آن نسیم
یـا رب از جنت که آورد این پیام
(سعدی)

کجاست آنهمه خوبی کجاست آنهمه حسن
کجاست آنهمه نیرو کجـاست آنهمه حال
(کسائی)

خوبی بر گرید خاك خوبی | وز هیبت این مغـاك چوبی
خوبست عقیق آبـدارت | و آن غـالیه‌هـای تابدارت
(نظامی)

چگونه بر خورم از وصل آن بت دلبر
که سوخت آتش‌هجرش دل من اندر بر
(عنصری)

چند گوئی که چو هنگام بهار آید
گل بکار آید و بـادام ببـار آیـد
(ناصرخسرو)

این حوری دست درخضابست | یا مـاه دو هفته در نقـابست
(سعدی)

چه‌بودی که مرگ آشکارا شدی　　سکندر هم آغوش دارا شدی

(نظامی)

استفهام طلب امری است که برمتکلم مجهول باشد بوسیلهٔ یکی ازادوات استفهام وادوات استفهام در فارسی عبارتند از: مگر، آیا، هرگز، که، چه، چرا (از بهر چرا)، کی، کجا، چگونه، چند. و گاه سؤال بدون ادوات صورت گیرد. «مگر» گاه برای استفهام انکاری و«هرگز» درمورد استفهام تنها برای استفهام انکاری بکار میرود. در شواهد ذیل بکار بردن انواع ادوات استفهام را می‌بینیم

الا ای که عمرت بهفتاد رفت　　مگر خفته‌بودی که برباد رفت

(سعدی)

سیاه‌زنگی هرگزشود سفیدبآب　　سپیدرومی هرگزشود سیاه‌بدود؟

(سعدی)

که گفتت برو دست‌رستم ببند　　نبندد مرا دست چرخ بلند

(فردوسی)

بدو گفت‌کای رنج دیده پسر　　بگیتی چه‌جوید دل نامور

چه نیکوتر ازنره شیر ژیان　　بپیش پدر بر کمر برمیان

(فردوسی)

ای مرغ پای بسته بدام هوای نفس

کی بر هوای عالم روحانیان پری

(سعدی)

گاهی برای اظهار مسرت بکار برند مانند :

خوشا باد سحر گاهی که بر گلبن گذر دارد
که هرفصلی وهروقتی یکی حال دگر دارد
(عمعق)

وگاه برای اظهار اندوه ودرد وتحسر مانند :

ای دریغا دل من کان صنم سیمین بر
دل من برد ومرا ازدل او نیست خبر
(فرخی)

دریغا که برخوان احسان‌عمر دمی‌چند خوردیم و گفتندبس
(سعدی)

اکنون تودوری از من ومن زنده مانده‌ام
سختا که آدمی است بر احداث روزگار
(عمعق)

زرندان بایوان گذر کرد زال برو زار بگریست فرخ همال
که زا را دلیرا گوا رستما سیرهٔ گو نامور بیر ما
(فردوسی)

دعا طلب چیزیست بطریق خواهش و در فارسی نوع خاص آن فعل مضارع التزامی است که باالفی در ماقبل آخر استعمال شود خواه بایجاب وخواه بسلب مانند ·

همیشه مجلس او با نشاط وشادی باد
سرای دشمن او باخروش و نالهٔ زار
(فرخی)

این تویی بامن و غوغای رقیبان از پس
این منم بـاتو گرفته ره صحرا در پیش
(سعدی)

برای تحقیق درمعانی مختلف استفهام وموارد آنهـا بکتب مفصل معانی مراجعه شود.

ندا طلب متکلم است توجه مخـاطب (منـادی) را وادوات آن در فارسی «الف» درآخر و ای، ایا، یا، در اول اسم است

توانگرا دل درویش خود بدست آور
که‌کان گوهرو گنج‌درم نخواهدماند
(حافظ)

ای دل من ترا بشارت بـاد   که‌ترامن بدوست‌خواهم‌داد
(فرخی)

ایا شنیده هنرهـای خسروان بخبر
بیا زخسرو مشرق عیان ببین تو هنر
(عنصری)

الایا خیمگی خیمه فروهل   که‌پیش آهنگ‌بیرون‌شدزمنزل
(منوچهری)

ونیز ممکن است حرف ندارا ذکرنکنند مـانند:

صبـا بلطف بگو آن نگار رعنـا را
که سر بکوه وبیابان نهاده‌ای مارا
(حافظ)

علاوه برقصدخطاب که منظوراصلی از نداست ممکن‌است آن را

۳ـ درموردیکه برای یك مسندالیه چند مسند باشد مانند :

سالها دل طلب جام جم ازما میکرد
وآنچه خودداشت زبیگانه تمنی میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد
(حافظ)

افسر سیمین فرو گیرد زسر کوه بلند
بارمینا چشم وزیبا روی ومشکین سر شود
(عنصری)

بخندید و بگریست مرد خدای عجب ماند سنگین دل تیره رای
(سعدی)

٤ـ درموردیکه برای چند مسندالیه یك مسند باشد واین هنگامی است که همهٔ آنها درحکم متحد باشند وپیداست که در این مورد همه را بیکدیگر عطف وافعال را بقرینه حذف میکنند مانند

مگر مشاطه بستان شدند بادوسحاب
که این ببستش پیرایه وآن گشادنقاب
(مسعودسعد)

ابر وباد ومه وخورشید وفلك درکارند
تاتو نانی بکف آری وبغفلت نخوری
(سعدی)

۵ـ هنگامیکه جملهٔ دوم نتیجه وحاصل جملهٔ اول باشد مانند :

میناد چشم کس این روزگار   زمین باد بی تخم اسفندیار

(فردوسی)

وممکن است بصورت دیگر نیز آید چنانکه «بدی» بمعنی بواد در این بیت :

بدو گفت شاها انوشه بدی   بگیتی ترا فره ایزدی

(فردوسی)

۶ ـ وصل وفصل

وصل وصل عبارتست از اتصال دوجمله بوسیلهٔ ادات عطف ودرفارسی برای عطف معمولا «واو» بکار میرود وعموماً مقصود از عطف مشارکت دو یاچند چیز است دریك حکم. در موارد ذیل عطف لازمست.

۱ ــ وقتی که چند مفرد بایکدیگر درامری مشارکت دارند عطف دراین مورد مقتضی مشارکت مفرد اول است بامفرد دوم مانند

تو وتسبیح ومصلی وره زهد و ورع

من ومیخانه وسالوس وره دیر و کنشت

(حافظ)

۲ ــ هرگاه چندجمله ازحیث خبر وانشاء متحد باشند :

مگوی ومنه تا توانی قدم   زاندازه بیرون وزانداره کم

(سعدی)

ادب مگیر وفصاحت مگیر وشعر مگیر

نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز

(رودکی)

ونیز وقتیکه دوجمله ازحیث انشاء وخبر مختلف باشند مانند:

حمله مان پیدا و ناپیداست باد
حان فدای آن که ناپیداست باد
(مولوی)

چون بحث دقیق در موارد مختلف وصل وفصل وعلل واسباب آن از حوصلهٔ این مختصر خارج است خواننده را بکتب مفصل معانی وبیان رهبری میکنیم

۷ - ایجاز واطناب ومساوات

معانی را که گوینده در ذهن دارد سه‌وجه میتواند ادا کند یا بطریق اختصار، یا بطریق تفصیل واطناب، ویا بوجه مساوات‌درمعنی ولفظ. ازاین راه بحث درسه مبحث ایجاز واطناب ومساوات پیش میآید.

الف - ایجاز ایجازعبارتست از بیان مقصودومعنی در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت مشروط بر آنکه رساندهٔ مقصود باشد و این معنی در کلام غالب فصحا مشهود است مانند:

بی‌مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند
(فردوسی)

بنام خداوند جان و خرد کازین بر تر اندیشه بر نگذرد
خداوندنام وخداوندجای خداوند روزی ده رهنمای
(فردوسی)

تا بحشر ای دل ارثنا گفتی همه گفتی چو مصطفی گفتی
(سنائی)

خود کشته عاشقان را در خونشان نشانده
وآنگاه بر جنازهٔ یك یك نماز کرده
(مولوی)

فاش میگویم واز گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم واز هردو جهان آزادم
(حافظ)

فصل هنگامیکه عواملی برای اتصال دوجمله نباشد آن ها را فصل کنند یعنی بدون واو عطف آورند ولی گاه در مواردیکه عطف لازمست ازآوردن واو عطف خودداری میشود واین درصورتیست که اتحاد دویاچندجمله تادرجه‌یی واضح باشد که حاجتی بایراد واوعطف احساس نشود (کمال اتصال) چنان که دراین شواهد میبینیم

ربع ازدلم پرخون کنم اطلالرا جیحون کنم
خاك‌دمن گلگون کنم ازآب چشم خویشتن
(معزی)

بخت جوان دارد آن که باتوقرین است
پیر نگردد کـه در بهشت برین است
(سعدی)

وهمچنین درموردیکه دوجمله مختلف باختلاف تام باشند (کمال انقطاع) مانند.

روز هر روزی بیفزاید چو عمر شهریار
دوستان چون بخت‌او هرروز برناترشود
(عنصری)

١ـ بقصد ایضاح بعداز ابهام مانند :

ورش عمرت نوشته در شومی　　　این دو فراش زنگی ورومی
(سنائی)

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
(حافظ)

دوچیزاست شایسته نزدیك من　　　رفیق جوان ورحیق کهن
(بهار)

٢ـ بقصد تأکید از طریق تکرار مانند :

ای حداوندان مال الاعتبار الاعتبار　　　ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
(سنائی)

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی
وزین آیین بیدینان پشیمانی پشیمانی
(سنائی)

الحدار ای عاقلان زین وحشت آباد الحدار
الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار
(جمال الدین اصفهانی)

٣ـ ذکر خاص بعدازعام :

پرستار امرش همه چیز و کس　　　بنی آدم ومرغ و مور و مگس

٤ـ تتمیم و آن آوردن کلامیست من باب مبالغه وتمام کردن مقصود گوینده از کلام مقدم مانند .

گذاشتیم و گذشتیم و آمدیم وشدیم

تو شادباش و بکن نوش بـادهٔ روشن

(عمعق)

شرط عمدهٔ ایجاز آنست که بارکان کلام آسیبی نرسد ووضوح و روشنی آن محفوظ ماند ویا بعبارت دیگر کلام از باب قواعد صرفی و نحوی درست باشد وازحیث مفهوم ومعنی واضح ایجاز بردونوع است : ایجـاز قصر و ایجاز حذف . ایجـاز قصر ادا کردن معنی بسیار است بلفظ کم چنـانکه در شواهد مذکور دیده ایم . ایجـاز حذف عبارتست از حذف چیزی از کلام بنحوی که فهم آن دشوار نباشد مانند

بفرمود جستندو بستند سخت　　　بخواری فگندند در پای تخت

(سعدی)

خویشتن را وداع کن رستی　　　عقد بـا حور بیگمـان بستی

(سنائی)

در ایجاز حذف همچنان که گفتیم شرط عمده روشن بودن اجزائی از کلام ویا کلامیست که حذف کرده‌انـد و اگر چنین نباشد فهم معنی دشوار و کلام مبهم وتاریك خواهد بود چنانکه دراین بیت میبینیم

دل آسوده‌یی داری چه میپرسی ز آرامم

نگین را در فلاخن مینهد بیتـابی نامم

(صائب)

ودر این صورت ایجاز را مخل گویند .

ب-اطناب آوردن الفاظیست زائد برمعنی وزیاده براقتضای تفهیم مرام و آن ممکن است بمقاصد ذیل انجام گیرد :

وضوح آن میشود وازاین جهت کلامی که باحفظ سادگی در آن مساوات هم بکار رود از باب رسانیدن مقصود متکلم بسیار مناسب و بالنتیجه بلیغ است. بیشتر ونزدیك بتمام اشعار فارسی قرن چهارم و پنجم دارای همین صفت است.

هر گز نباشد از تن و جانت عزیزتر
چشمم که درسراست وروانم که‌درتن‌است
(سعدی)

٥- تکمیل وآن آوردن کلامی‌است برای رفع توهم تست بمقصود گوینده در کلام مقدم مانند :

وکند رمح تو درساعتی‌از آن‌مردم ربود تیغ تو درساعتی از آن‌لشکر
هزار جوش وتن در میانهٔ جوشن هزار مغفر و سر در میانهٔ مغفر
(معزی)

٦- اعتراض وآن‌آوردن کلامی است بعداز کلام مقدم بقصدی غیر ازتتمیم یاتکمیل مانند :

مشتاقی ومهجوری دور ار تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی
(حافظ)

پیر پیمانه‌کش ما که روانش حوش باد
گفت پرهیز کن ازصحبت پیمان‌شکنان
(حافظ)

واین همان است که درعلم بدیع آن‌را بنام حشو مورد مطالعه قرار دهند وبحشو ملیح وحشو متوسط وحشو قبیح‌تقسیم کنند.

ج - مساوات یعنی آوردن لفظ باندازهٔ معنی و برعکس . البته دقت در مساوات لفظ بامعنی باعث روشنی معنی و

ارادهٔ معنی موضوع‌له باشد دراین‌صورت مجاز واستعاره است والا کنایه یا تشبیه . بدین ترتیب بیان منحصر میشود به سه مبحث : تشبیه ، مجـاز و استعاره، کنایه.

۱ = تشبیه

تشبیه مشارکت‌دادن دوطرف است دریك امر یادروصفی ازاوصاف باالفاظ خاص ومعین مانند : «علم درهدایت چون نور است» . دراین مثال سه‌جزء وجود دارد · اول علم، دوم نور، سوم هدایت. علم را «مشبه» ونوررا «مشبه‌به» (طرفین‌تشبیه) وهدایت را که امری مشترك‌درطرفین تشبیه‌است «وجه شبه» و «چون» را ادات تشبیه گویند.

الف ـ ادات تشبیه برای مانند کردن مشبه بمشبه به بادوات والفاظی محتاجیم تاتشبیه بیاری‌آنها صورت گیردوچنانکه در مثال مذکور دیده میشود برای تشبیه علم بنور لفظ «چون» بکار رفته است اين‌لفظ والفاظ نظیرآنرا ادات تشبیه‌گویند.

ادات تشبیه درزبان فارسی بسیار است وبعضی از آنها عبارتند از : چون ، چو ، همچون ، همچو، مانند، همانند ، سان ، مثل، مانند، مثال، بصورت، بکردار، کردار، چنان، مانا، بمثل ، پنداری، گویی، گفتی وامثال اینها. دراین‌ابیات برخی ازادات تشبیه دیده میشود ·

فلك چوچشمهٔ‌آب و مه‌نوا ‌ندروی　　　بسان ماهی‌زرین میان‌چشمهٔ‌آب

(عمعق بخارایی)

تنم‌چون سایهٔ مویست ودل چون دیدهٔ موران

زهجر غالیه مویی که چون موران میان دارد

(عمعق بخارائی)

بیان

بیان درلغت بمعنی کشف وتوضیح است ودراصطلاح ادبا عبارتست از مجموع قواعد وقوانینی کـه بوسیلهٔ آن آوردن یك معنی براههـای مختلف شناخته شود . راههای مختلفی کـه شاعر یا نویسنده برای بیان مقصود انتخاب میکنند برخی روشن وواضح وبعضی خفی وپوشیده است . بنابراین ممکن است گاه کلام یا کلمه‌یی را که بوسیلهٔ آن ادای مقصود میکنند درمعنی حقیقی خود آورند و گاه ممکن است معنی مقصودرا از طریق تشبیه یامجاز واستعاره ویا کنایه ادا کنند وهریك ازینها از لحاظ وضوح وخفا بایکدیگر فرق دارند وبرای توضیح این اصل قبلاً باید در مقدمه چندنکته را مذکور داریم .

۱ـ هرلفظی‌را معنایی‌است که برای بیان‌آن وضع شده است معنی را موضوع‌له ولفظ را موضوع گویند.

۲ـ اگر لفظ را درمعنی‌موضوع‌له استعمال کنند ودرموقع‌استعمال تصرفی درآن ننمایند آنرا حقیقت گویند وحقیقت یاعقلی است یالغوی. حقیقت عقلی عبارتست ازاسناد فعل بفاعل‌حقیقی وحقیقت لغوی عبارتست ازاستعمال لفظ درمعنی واقعی خود .

۳ـ اگر لفظ را درغیر معنی موضوع‌له استعمال ودرموقع استعمال هم‌تصرفی‌درآن نمایندآنرا تشبیه ومجازیااستعاره و کنایه گویند.استعمال لفظ درغیرمعنی موضوع‌له طبعاً باقرینه‌یی همراهست. اگر قرینه مانع‌از

ممکن است بجای ادات تشبیه فعلی مفید معنی تشبیه آرند مثل «ماند» درین رباعی ازازرقی.

پیچیدن افعی بکمندت ماند		آتش بسنان دیو بندت ماند
اندیشه برفتن سمندت ماند		خورشید بهمت بلندت ماند

وپنداری درین بیت منسوب برودکی.

بیار آن می که پنداری روان یاقوت ناستی
ویا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی

وگویی درین بیت ازفرخی

شب درباغ گویی گل چراغ ناعباستی
ستاك سترن گویی بت لاغر میاستی

انواع تشبیه باعتبار ادات آن

ممکن است در کلام ادات تشبیه ذکر نشود درین صورت تشبیه را مؤکد یا کنایت گویند مثل

روی او ماهست اگر برماه مشك افشان شود
قد او سرو است اگر بر سرو لالستان بود
(عنصری)

واگر ادات تشبیه مذکور باشد تشبه را مرسل یاصریح گویند ادات تشبیه بنابرترتیب کلام باید دروسط باشد ولی گاه ممکن است مقدم وگاه مؤخر ازطرفین تشبیه آورده شود.

طرفین تشبیه وانواع تشبیه باعتبار آن

طرفین تشبیه یعنی مشبه ومشبه به ممکن است هردو حسی باشند ویاهردو عقلی ویا مختلف

مراد ازحسی آنستکه بیکی از حواس درك شودمثل:

لاله بر شاخ زمرد بمثل قدحی‌ازشده ومرجان‌است

(انوری)

زخوشی باغ همچون دلبران‌شد زخوبی‌شاخ‌همچون اختران شد

(فخرالدین گرگانی)

جهان بصورت دریای قیر گشته درست

گرفته موجش بالای آسمان چو غمام

مجره گشته بکردار مسندی ز بلور

سپهر گشته بکردار گنبدی زرخام

شب سیــاه برافکنــد طیلسان سیــاه

خطیب وار بمنبر برآمد آن هنگام

تو همچو بیت‌المعموری و همه قومت

همیشه در تو چو روحانیان گرفته مقام

(عمعق)

وآن‌آمدن ابر گسسته نگرارد‌ور ما ناز کلنگان‌پرا گنده‌قطار یست

(فرخی)

پدید آمد هلال از جانب کوه بسان زعفران آلوده محجن

چنان‌چون دوسرازهم‌باز کرده ز زر مغربی دست آورنجن

(منوچهری)

از سم مرکبان شده مانند غار کوه

وازشخص کشتگان شده مانند کوه غار

(وطواط)

ویا مختلفند مثل تشبیه خورشید به خون آلوده دزدی که سر از مکمن بر آرد، در این بیت از منوچهری:

سر از البرز برزد قرص خورشید　　چو خون آلوده دزدی سر زمکمن

انواع تشبیه باعتبار تعداد طرفین

از حیث تعدد طرفین تشبیه علمای بیان آنرا بتقسیماتی منقسم ساخته‌اند واز آن جمله است: تشبیه ملفوف ـ وآن چنانست که چند مشبه را که در کلام است باهم آورند ومشبه به هریك را نیز باهم جداگانه ولی بترتیب مذکور دارند مثلاً بگویند «قد ورخسار او چون سرو وماه‌است» چنانکه درین بیت ازرقی دیده میشود:

از گل و ابر آسمان و زمین　　پر طاووس گشت وپشت پلنگ

تشبیه‌مفروق ـ وآن‌چناست که مشبه ومشبه به‌متعدد ولی‌هرمشبهی بامشبه به‌خود باشد مثل:

از بس بنفشه چون کف نیل‌است جویبار

ور بس شکوفه چون تل سیم‌است آبدان

(ازرقی)

تشبیه تسویه ـ آنست که چندمشبه را بیك‌مشبه به‌تشبیه کنندمثل:

نقش خورنق است همه باغ و بوستان

فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار

(عمعق)

یعنی باغ و بوستان‌چون نقش خورنق است ودشت‌و کوهسار چون فرش ستبرق.

گشت لاله زخون دیده رخم		شد بنفشه ز زخم دست برم
(مسعودسعد)

گاه ممکن است یکی از طرفین تشبیه هیأتی باشد مرکب از اجزاء حسیه که اجزاءِ آن محسوس وموجود باشند ولی هیأت ترکیبی درخارج وقوع نیابد واینرا تشبیه خیالی گویند مانند ·

هواچو بیشۀالماس گردد ازشمشیر		زمین‌چوپیکرمفلوج گردداززلزال
(عمعق)

هلال‌عید پدید آمدا زسپهر کبود		چوشمع‌زرین‌پیش‌زمردین‌محراب
(عمعق)

مراد ازعقلی آنست که بهیچیك ازحواس محسوس نباشد مثل تشبیه خرد بجان درین بیت:

خرد همچو جانست زی هوشیار		خرد را چنین خوار مایه مدار

گاه ازطرفین تشبیه یکی عقلی ودیگری حسی است مانند :

اندیشه برفتن سمندت ماند		خورشید بهمت بلندت ماند
(ازرقی)

تقسیم دیگر طرفین تشبیه یاهردو مفردند مثل :

زمین برسان خون آلوده دیبا		هوا برسان مشك اندوده‌مشتی
(دقیقی)

ویاهردو مرکبند یعنی هیأت حاصله ازچندجزء بهیأت حاصله از چندجزءِ دیگر تشبیه می‌شود مانند :

عنان بر گردن سرخش فکنده		چو دو مار سیه برشاخ چندن
(منوچهری)

تشبیه مضمر یا اضمار ـ آنست که گوینده کلام را بظاهر بسیاق تشبیه بیاورد وچنان نماید که به‌تشبیه نظر ندارد ولی‌حقیقه مراد او تشبیه باشد. مثل این رباعی ازامیر معزی

گر نور مه و روشنی شمع تراست　　　این‌کاهش‌وسوزش‌من‌از بهرچراست

گرشمع تویی‌مرا چرابایدسوخت　　　ور ماه تویی مرا حرا باید کاست

یعنی روی تو بشمع وماه میماند ودرین‌جا مشبه محذوف است.

تشبیه تفضیل ـ آنست که پس از تشبیه مشبه را که باید در معنی تشبیه از مشبه‌به ضعیفتر باشد بوجهی قویتر نشان دهند واورا از مشبه‌به بالاتر تصور کنند مثال اینست:

یکی دختری داشت خاقان چوماه　　　کجا ماه دارد دو چشم سیاه

وجه شبه وانواع تشبیه باعتبار آن

وجه شبه یا مفرد است ویا مرکب وجه شبه را درصورتی مرکب گویند که منتزع از امور متعدد باشد ودرین‌صورت تشبیه را تمثیل نامند مثل:

همی گردید گرد قطب جدی　　　چو گرد بابزن مرغ مسمن

بنات‌النعش گرد او همی گشت　　　چواندر دست مرد چپ فلاخن

(منوچهری)

دربیت اخیر حالت حاصله از گردش شیء ممتد ازچپ براست وجه شبه قرار گرفته است ودرین بیت ازناصرخسرو

بنگر بستاره که دواست پی دیو　　　چون‌زر گداریده که‌برقیر چکانیش

وجه شبه هیأت حاصله از حرکت سریع جسم تابناك در میان تاریکی است

تشبیه جمع خلاف تشبیه تسویه است وآن چنانست که یك مشبه را بچند مشبه‌به تشبیه کنند مثل

من همچو خار و خاکم وتو آفتاب وابر

گلها و لاله ها دهم ار تربیت کنی

این اقسام تشبیه که تاکنون نام بردیم برخی از انواع آست که علمای بیان آورده‌اند اما ادبای فارسی‌زبان انواع دیگری نیز برای تشبیه ذکر کرده‌اند وازآن جمله است :

تشبیه مشروط ـ وآن چنانست که حرف شرط درتشبیه بکار برند و یکی ازطرفین تشبیه را مشروط سازند مثل :

ماند بصنوبر قد آن سرو سمنبر گر سوسن آزاد بود بار صنوبر

(عنصری)

بموی مانم اگر موی راست خان بدن

بمور مانم اگر مور راست حسن مقال

تشبیه معکوس ـ وآن چنانست که دوچیزرا دو بار بهم تشبیه کنند چنانکه‌هریك یکبارمشبه‌وباردیگرمشبه‌به شود مثل

پشت زمین چو روی فلك گشته از سلاح

روی فلك چو پشت زمین گشته از عبار

از سم مرکبان شده مانند غار کوه

وز شخص کشتگان شده مانند کوه غار

باحلم او زمین گران چون هوا سبك

باطبع او هوای سبك چون زمین گران

(ازرقی)

معانی حقیقی و مجازی وجود داشته باشد بسیار است و مهمترین آنها عبارتند از :

۱ـ علاقهٔ کلیّت و جزئیّت مثل استعمال سر و ارادهٔ موی سر درین بیت جامی :

سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم

وزین درخت همین میوهٔ غمست برم

۲ـ علاقهٔ لازمیّت وملزومیّت مثل علاقهٔ میان آتش و گرمی ـ آفتاب ونور آفتاب وامثال اینها ومانند علاقهٔ میان پای وپایداری در اینکه گویند: «فلان را دردوستی پای نیست».

۳ـ علاقهٔ حال ومحل مثل استعمال جهان وارادهٔ جهانیان در این بیت :

جهان انجمن شد بر تخت اوی فرو مانده از فره بخت اوی
(فردوسی)

۴ـ علاقهٔ مشابهت مثل استعمال سرو و ارادهٔ قامت موزون در این دو بیت :

ماند بصنوبر قد آن سرو سمنبر گر سوسن آزاد بود بار صنوبر
(عنصری)

سیه زلف آن سرو سیمین من همه تاب وپیچاست و بند وشکن
(فرخی)

هنگامیکه مجاز دارای علاقهٔ مشابهت باشد آنرا استعاره گویند علاوه براین علائقی دیگر مانند علاقهٔ سببیت، علاقهٔ آلیت، علاقهٔ عموم و خصوص، علاقهٔ ماکان وعلاقهٔ مایکون هم میان معنی حقیقی و مجازی ممکن است وجود داشته باشد.

وجه شبه یا در کلام مذکور است ودرین صورت تشبیه را مفصل گویند مثل:

ای بحسن وبلطافت چو گل یاسمنا　　وی بلب لعل بدخشان وعقیق یمنا

ویاغیر مذکور است ودرین صورت تشبیه را مجمل نامند. چون تشبیه مانند کردن مشبه بمشبه‌به و بعبارت دیگر مشترک ساختن چیزی است باچیز دیگری که دریکی از صفات مشهورتر وقوی‌تر باشد، بدین جهت عدم تساوی بین طرفین تشبیه شرط، ولازم است وجه شبه در مشبه‌به ازمشبه اقوی واظهر باشد.

۲ ـ مجاز

مجاز عبارتست از استعمال لفظ در غیر معنی موضوع‌له با وجود قرینه‌یی که مانع ازارادهٔ معنی اصلی باشد وشرط نقل معنی اصلی (حقیقی) بمعنی غیر اصلی (مجازی) وجود مناسبتی بین آندو هست واین مناسبت را «علاقه» گویند. وقتی مثلاً گفتیم:

جهان دل نهاده براین داستان　　همان بخردان و همان راستان

(فردوسی)

کلمهٔ جهان را بمعنی غیر موضوع‌له یعنی «جهانیان» استعمال کردیم اما این استعمال بادوشرط صورت گرفته است اول با وجود قرینهٔ «دل نهادن برداستان» که علامت ونشانهٔ آنست که کلمهٔ جهان درغیر معنی اصلی خود استعمال شده است زیرا جهان درصورت ارادهٔ معنی حقیقی نمیتواند دل برچیزی نهد. دوم با وجود مناسبت و علاقه‌یی بین جهان و جهانیان و آن علاقهٔ* حال و محل است. علاقه‌هایی که ممکن است بین

مشبه نمیتواند با مشبه‌به متحد باشد بلکه باید از آن ممتاز گردد لیکن در استعاره حال خلاف این است چنانکه وقتی بگوییم شیر واز آن مرد شجاع اراده کنیم درحقیقت چنانست که بگوییم مردی شجاع که درشجاعت چون شیر است، ولی بعد برقوت مشابهت بیفزاییم و بگوییم مشبه تاحدی در داشتن صفت شجاعت ممتاز است که میان او ومشبه‌به هیچگونه فرقی نیست و بعبارت دیگر مشبه از حیث قوت عین مشبه‌به است دراستعاره سه رکن وجود دارد مستعارمنه (مشبه‌به) ـ مستعارله (مشبه) ـ مستعار (لفظ منقول) . وجه شبه را دراستعاره جامع گویند واستعاره باعتبار هریك از اینها بتقسیماتی منقسم میگردد

استعاره باعتبار طرفین اگر مشبه‌به یعنی مستعارمنه در کلام ذکر شود آنرا استعارهٔ تصریحیه گویند مثل

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ ماست

که سروهای چمن پیش قامتش پستند

(سعدی)

ستاره‌یی بدرخشید وماه مجلس شد دل رمیدهٔ مارا انیس و مونس شد

(حافظ)

واگر مستعارله یعنی مشبه را ذکر کنند ومستعارمنه را حذف نموده یکی ازلوازم آنرا در کلام مذکوردارند استعاره را استعارهٔ بالکنایه گویند مانند

آب درجوی عدل گشت گلاب نوش در کام ظلم شد افیون

«کام ظلم» استعارهٔ بالکنایه است یعنی شاعر ظلم را تشبیه کرده است بموجودی که صاحب‌کام باشد واحساس طعم خوب و بد کند آنگاه

مجاز را بمجاز شرعی وعرفی وعقلی ولغوی تقسیم میکنند و این دوقسم اخیررا میتوان درادبیات مورد استعمال قرار داد

مجاز عقلی اسناد فعل است بغیر فاعل حقیقی خود مثل ·

سحاب گویی یاقوت ریخت برمینا   نسیم گویی شنگرف بیخت برزنگار

مجاز لغوی استعمال لفظ (یا جمله) است درغیر معنی موضوع له چنانکه گذشت و بنابر همین تعریف که دیدیم مجاز لغوی ممکن است در یك کلمه و یادریك جملهٔ مرکب باشد ودرصورت اخیر جمله درغیرمعنی واقعی خود استعمال میشود. مجاز لغوی منقسم میشود بمجاز مرسل(مفرد ومرکب) ومجاز بالاستعاره (مفردومرکب). مجاز بالاستعاره همانست که بنام استعاره جداگانه مورد بحث قرار میگیرد

۳ـ استعاره

همچنانکه درشرح مجاز دیده‌ایم استعاره درحقیقت نوعی از مجاز است ولی شرط آن وجود علاقهٔ مشابهت است بین معنی حقیقی ومجازی. مثلاً وقتی میگوییم « سرو خرامان » پیداست که درآن کسیرا که قد موزون داشته باشد اراده میکنیم ودرحقیقت چنانست کـه گفته باشیم « کسی که قد او چون سرو است» وآنگاه مشبه را حذف کرده و مشبه‌به را جانشین آن نموده باشیم بنابراین تناسب وعلاقهٔ میان قد موزون وسرو شباهت آنهاست بیکدیگر. بدین ترتیب مشاهده میکنیم استعاره ازطرفی مجاز واز طرفی تشبیه است ، مجازیکه علاقهٔ آن مشابهت باشد وتشبیهی که یکی ازطرفین تشبیه را درآن حذف کنند امااستعاره ازتشبیه شدیدتر است چه درتشبیه همیشه باید مشبه‌به ازمشبه اقوی باشد وبنابراین نه‌تنها

ایکه بر چرخ ایمنی زنهار «تکیه بر آب کرده‌یی هشدار»
نه برادر بود نه نرم و درشت که برای شکم بود هم پشت
چون کم آید براه توشهٔ تو « بنگرد با کلاه گوشهٔ تو »

(سنائی)

تکیه بر آب کردن یعنی کار بیهوده کردن ویا (به) کلاه گوشهٔ کسی نگریستن یعنی تحقیر کردن وی . بنابراین مقصود ازاین‌دوجمله غیر از آنست که ازظاهر آنها برمی‌آید وهمچنان است دراین جمله : «باد صبا عنان گشاده ورکاب گران کرده می‌آمد» (کلیله‌ودمنه) که عنان گشاده و رکاب گران کرده هردو بمعنی سریع استعمال شده‌است. این‌نوع استعاره را در کتاب‌های لغت فارسی بغلط کنایه دانسته‌اند.

۴ – کنایه

درمقدمهٔ بیان دیده‌ایم که کلمه یا کلام اگر در غیر معنی حقیقی استعمال‌شود بردوقسم است: یاقرینه‌یی که درمیان‌است مانع ازارادهٔ‌معنی موضوع له میشود دراینصورت آنرا مجاز واستعاره گویند ویا مانع ازارادهٔ معنی اصلی نیست ودراینصورت یا تشبیه است ویا کنایه.

کنایه درلغت عبارتست ازتعریض وترك تصریح ودر اصطلاح علمای بیان استعمال لفظ و ارادهٔ لازم معنی آنست. بعبارت دیگر کنایه عبارتست ازآنکه لفظی را استعمال وبجای معنی اصلی یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند مانند «دراز گردن» و «بالا کشیده» دراین مثال : « این فصول باشتر دراز گردن وبالا کشیده بگفتند » (کلیه ودمنه). در اینجا ذکر دراز گردن وبالا کشیده برای معنی اصلی آن نیست بلکه لازمهٔ آندو

مشبه به را حذف کرده وتنها یکی ازلوازم آنرا برجای گذاشته است.

استعاره از حیث لفظ مستعار

از حیث لفظ مستعار استعاره را باستعارهٔ اصلیّه و تبعیّه وتصریحیّهٔ تبعیّه منقسم میدارند.

استعارهٔ اصلیه آنست که لفظ مستعار اسم جامد باشد چون استعاره‌یی که دردو بیت منقول ازسعدی وحافظ دیدیم.

استعارهٔ تبعیه آنست که مستعار اسم مشتق یاحرف باشد واین نوع استعاره درزبان عربی بسیار است.

استعارهٔ تصریحیهٔ تبعیه آنست که مستعار فعل باشد چون. «رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر» که درآن «خبر میدهد» استعاره شده است برای «دلالت میکند» ومانند این بیت ازفرخی:

دل من همی داد گویی گوایی	که ازتو مرا هست روزی جدایی

که گواهی‌دادن برای‌احساس کردن‌وادراك کردن‌استعاره‌شده‌است.

استعاره از حیث جامع

استعاره ازحیث جامع تقسیم‌میشود به‌قریب وبعید. اگر جامع (وجه شبه) واضح وآشکار باشد یعنی بتوان‌آنرا بآسانی دریافت دراین‌صورت استعاره‌را قریب یعنی نزدیك بذهن والا بعید یعنی دورازذهن نامند

مجاز مرکب بالاستعاره

مجاز مرکب بالاستعاره آنست که کلامی درغیر معنی موضوع‌له وباعلاقهٔ مشابهت و قرینهٔ مانع از ارادهٔ معنی‌حقیقی استعمال شود وچنین استعاره را استعارهٔ تمثیلیه گویند واین نوع استعاره درحقیقت همان مثل سائر است که در همهٔ زبانها وجود دارد وهمیشه در غیر معنی حقیقی جمله وبرای رسانیدن‌مقصودی‌غیرازآنچه ازظاهرعبارت برمی‌آیداستعمال‌می‌شودمثل:

بمعنی حمق است زیرا در عرف عام درازی گردن و بلندی قامت نشانهٔ حماقت است. دراز گردن و بالا کشیده را دراین مثال «مکنی» و حمق را «مکنی عنه» گویند.

کنایه را باعتبار مکنی عنه به کنایهٔ قریب و کنایهٔ بعید تقسیم میکنند. کنایهٔ قریب آنست که انتقال از کنایه بمکنی عنه بغیر واسطه وبسهولت دست دهد چنانکه درمثال فوق دیده ایم؛ و کنایهٔ بعید آنکه انتقال از کنایه بمکنی عنه باچند واسطه یا بدشواری امکان یابد مانند: «بیچاره را با این دمدمه در کوزهٔ فقاع کردند» در کوزهٔ فقاع کردن کنایه است از تحمیق و اغفال زیرا نتیجهٔ نوشیدن فقاع مستی و نتیجهٔ مستی غفلت و بی خبری است و همچنین است دراین عبارت: «دیو آزرا درشیشه کرد» درشیشه کردن بمعنی مخذول ومنکوب کردن و کنایه ازعمل معروف ساحران است

پایان

آثار دیگر مؤلف که جداگانه طبع رسیده است

۱ - حماسه سرایی در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری چاپ اول و دوم

۲ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. از آغاز عهد اسلامی تا میانهٔ قرن پنجم هجری. مجلد اول چاپ اول و دوم.

۳ - تاریخ ادبیات در ایران. مجلد اول از آغاز عهد اسلامی تا میانهٔ قرن پنجم هجری. چاپ اول و دوم

۴ - تاریخ ادبیات در ایران. مجلد دوم، از میانهٔ قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری که بزودی انتشار خواهد یافت.

۵ - جشن نامهٔ ابن سینا. مجلد اول شرح احوال و آثار و عقاید و آراء ابن سینا با ترجمهٔ فرانسهٔ آن، و مجلدات دوم و سوم و چهارم.

۶ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. با تصحیح و مقابلهٔ نسخهٔ استانبول با نسخ پترزبورگ و کپنهاگ و مقدمه و فهارس.

۷ - دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی

۸ - مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی. چاپ اول و دوم و سوم

۹ - اخوان الصفا

۱۰ - کیانیان. ترجمه از آثار آرتور کریستن‌سن، که بزودی انتشار خواهد یافت.

۱۱ - مزدا پرستی در ایران قدیم

۱۲ - رافائل. ترجمه از آثار منثور لامارتین چاپ اول و دوم

۱۳ - مرگ سقراط. ترجمه از آثار منظوم لامارتین، چاپ اول و دوم.

۱۴ - لایب نیتز. تحقیق در احوال و عقاید و آثار او.

۱۵ - ترجمهٔ رسالهٔ اقسام نفوس. از ابوعلی سینا با تصحیح متن کتابخانهٔ فاتح استانبول.

۱۶ - بهرام چوبین. از روی ترجمهٔ تاریخ طبری با تصحیحات و اضافات.

۱۷ - چهار مقاله. منتخب مقالهٔ اول و دوم از چهار مقالهٔ نظامی عروضی با توضیح لغات

۱۸ - رستم و اسفندیار. از شاهنامهٔ فردوسی با توضیح لغات.
(این سه کتاب اخیر در جزو سلسلهٔ شاهکارهای ادبیات فارسی انتشار یافته است)

۱۹ - مقالات متعدد در مجلات و جرائد داخلی و خارجی از تاریخ ۱۳۱۲ شمسی بعد

بها ۴۰ ریال